

An Examination of Dawkins' Critical Viewpoints to the Arguments for the Existence of God

Fatemeh Ahmadi^{1}, Shabnam Faraji²*

1. Assistant Professor, Lorestan University, Lorestan, Iran
2. PhD Student, Shahid Motahari University, Tehran, Iran

(Received: April 14, 2022; Accepted: November 5, 2022)

Abstract

Dawkins, the leader of modern atheism, believes in the incompatibility of the theory of evolution and theism, and is against creationism. He maintains that creation, evolution, and diversity of life can be explained based on the evolution theory, so there is no need to imagine a superior, powerful, and complex God to explain the changes. Rejecting the traditional arguments for the existence of God and providing arguments for the implausibility of the existence of God, he rejects the need to a supernatural being called God. In the article at hand, the shortcomings of his claims are expressed, including the weakness of his arguments, the defectiveness and inconsistency of his understanding of God, the inaccuracy of his presupposition that belief in God is illogical, and the frequent fallacies in his analysis of theism. Dawkins, who has derived the rejection of God and purposefulness of the universe from the theory of evolution, is logically wrong.

Keywords: Existence of God, atheism, rejection of arguments for the existence of god, Ultimate Boeing 747 Argument, anthropic principle.

*Corresponding Author: ahmadi.f@lu.ac.ir.

فلسفه دین، دوره ۱۹، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۱
صفحات ۳۸۹-۴۱۵ (مقاله پژوهشی)

بررسی دیدگاه‌های انتقادی داو کینز درباره استدلال‌های وجود خدا

فاطمه احمدی^{۱*}، شبنم فرجی^۲

۱. استادیار، دانشگاه لرستان، لرستان، ایران

۲. دانشجوی دکتری، دانشگاه شهید مطهری (ره)، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۲۵ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۱۴)

چکیده

داو کینز پیشنهاد الحادگرایی نوین با اعتقاد به ناسازگاری نظریه تکامل و خدا باوری و در ضدیت با آفرینش‌گرایی معتقد است که پیدایش، تحول و تنوع حیات را بر اساس اصول نظریه تکامل می‌توان تبیین کرد پس نیازی به فرض یک خدای برتر، قدرتمند و پیچیده برای تبیین تغییرات نیست. وی با رد براهین سنتی وجود خدا و ارائه استدلال‌هایی در نامحتملی وجود خدا نیاز به موجود ماوراء طبیعی با عنوان خداوند را انکار کرده است. در این مقاله اشکالات ادعاهای او بیان می‌گردد. از جمله اشکالات وی در تحلیل خدا باوری می‌توان به سستی دلایل، برداشت ناقص و نامتجانس از خداوند، نادرستی پیشفرض غیرعقلی بودن باور به خدا و مغالطه‌های مکرر در تحلیل خدا باوری اشاره کرد. داو کینز که از نظریه تکامل، رد وجود خدا و غایت‌مندی عالم را به دست آورده منطقاً راهی خطا رفته است.

واژگان کلیدی

وجود خدا، الحاد، رد استدلال‌های وجود خدا، استدلال بویینگ ۷۴۷ غایی، اصل آنتروپیک

۱. مقدمه

ریچارد داوکینز^۱، سردمدار تشکیلات الحادی بریتانیا با احیاء نظریه تکامل در قالب علم ژنتیک و به عنوان تنها نظریه آفرینش حیات، به انکار وجود خدا پرداخته و روند جهان طبیعی را حاصل تصادف کور و بی هدف می‌داند و در پاسخ به منتقدانش که دیدگاه طبیعت‌گرایانه او به جهان را ماشینی و بی‌احساس خوانده‌اند، می‌گوید با نگاه علمی محض می‌توان به ارتباط میان دانش و هنرها پرداخت و جلوه شگفتی‌زا و هنری علم را از دید یک دانشمند نشان داد و او به عنوان یک دانشمند، جهان ماشینی را پر از شگفتی و لذت‌بخش می‌یابد. وی دلیل دستیابی به این لذت را، نه به خاطر دیدن جهان از زاویه فرض یک خدای غیرقابل توضیح؛ بلکه به خاطر قوانین فهمیدنی طبیعت می‌داند (Dawkins, 1999, p:23). از نظر وی گرچه حکایت‌های اسطوره‌ای ساختگی مانند آفرینش‌گرایی بخشی فرح‌بخش از دنیا هستند اما «واقعیت» با ظرفیت بنیادینش برای زیبایی، مفرح‌تر از هر چیز ناممکنی است و نیازی به تصور موجودی مانند خدا برای توصیف و تحلیل آن نیست (Dawkins, 2011, p:31).

در باب پیشینه این پژوهش باید گفت تاکنون آثار زیادی پیرامون نقد و ارزیابی دیدگاه‌های الحادی داوکینز، از سوی خداپاوران تولید شده است. از جمله می‌توان به آثار پلنتینگا، مک‌گراث، کیث وارد و ... اشاره کرد که بر اساس آثار آنان مقالاتی نیز در مجلات فارسی به چاپ رسیده است. برخی نیز با توجه به آثار شهید مطهری و دیگر اندیشمندان جهان اسلام سعی در نقد دعاوی داوکینز داشته‌اند، اما در این میان آنچه به موضوع مقاله حاضر یعنی نقد دعاوی داوکینز در باب وجود خدا و دین نزدیک است می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. «بررسی انتقادی اشکالات داوکینز بر خداپاوری» (شاکرین، ۱۳۹۹) ۲. «نقد استدلال‌های داوکینز در نفی وجود خدا» (شیخ شعاعی و مرتضوی‌نیا، ۱۳۹۷) ۳. الحاد در

نقاب تکامل‌گرایی (بررسی و نقد آرای الحادی ریچارد داوکینز) (موسوی و سموعی، ۱۳۹۲). ۴. «بررسی استدلال‌های ماتریالیستی ریچارد داوکینز درباره خدا و تکامل» (فرخی بالاجاده و علی‌زمانی، ۱۳۹۱)

در پژوهش حاضر با روش توصیفی تحلیلی برای بررسی دیدگاه‌های انتقادی داوکینز در باب استدلال‌های سنتی و جدید له وجود خدا ابتدا به تحلیل مقدمات مد نظر وی در این خصوص خواهیم پرداخت. وی برای وصول به نتیجه مد نظر خود که رد وجود خدا، اثبات لادری‌گرایی و در نهایت اثبات الحاد و آتئیسم است، ابتدا نظریه تکاملی خود را تبیین می‌کند، استدلال‌های خدباوران و الهیدانان له وجود خدا را رد و نقد می‌کند، استدلال‌هایی علیه وجود خدا می‌آورد، منشاء فوق طبیعی ادیان را رد کرده و منشاء طبیعی و زمینی برای آن‌ها مطرح می‌سازد و سعی در تبیین دین به عنوان یک گرایش روانشناختی عادی در انسان‌ها دارد، پس از تبیین محورهای ادعاهای وی، سپس به بررسی نقد آن‌ها پرداخته می‌شود.

مبانی تفکر داوکینز در باب وجود خدا

۱. تبیین طبیعت به نفع الحاد

نظریه تکامل بهتر از نظریه وجود خدا: به باور داوکینز تنوع و تغییرات موجودات و انواع تبیین‌پذیر است. نظریه تکامل تبیینی مناسب و کافی برای این تنوع و تغییرات است. لذا تبیین علت و تنوع موجودات به موجودی پیچیده، برتر و قدرتمند به نام خدا نیاز ندارد. خالق فراطبیعی به احتمال قریب به یقین وجود ندارد و باور به خدا باور کاذبی است که در برابر تمام شواهد موجود سخت‌جانی می‌کند. او با نظر پیرسیگ^۱ هم‌نوا می‌شود که وقتی یک نفر دچار توهم می‌شود، دیوانه‌اش می‌گویند. وقتی افراد بسیاری دچار توهم می‌شوند، مؤمن‌شان می‌خوانند (Dawkins, 2006, p:2). از نظر او فقط ماده فیزیکی وجود دارد، ذهن‌ها، زیبایی‌ها، عواطف و امور اخلاقی و ... ناشی از ماده‌اند و فراسوی جهان فیزیکی چیزی وجود ندارد (Dawkins, 2006, p:3).

1. Robert Pierseeg (1928-)

داو کینز در کتاب «ساعت ساز نابینا» برخلاف «آفرینش گرایی»^۱، تکامل را قادر به توضیح توهّم طراحی در طبیعت می‌داند (Dawkins, 1986, p:46)، اما در کتاب «توهّم خدا»^۲ مستقیماً به دین و خدا باوری پرداخته و چهار پیام اصلی آگاهی بخش را بیان می‌کند: (۱) الحادگرایان می‌توانند زندگی شاد، سرشار، متعادل، و از لحاظ فکری پرباری داشته باشند. (۲) انتخاب طبیعی و نظریه‌های علمی بهتر از «نظریه وجود خدا» به کار تبیین جهان جانداران و چه بسا کل کیهان می‌آیند. (۳) نباید کودکان را به کیش والدین شان دانست و بر آن‌ها برچسب دین خاصی زد. (۴) الحادگرایان باید به الحاد خود مفتخر باشند، زیرا الحاد نشانه صحت و استقلال ذهن است (Dawkins, 2006, p:2).

طبیعت از نظر داو کینز هیچ هدف انسان‌واری ندارد، اما ساختار عظیم آن انسان ملحد را دچار فروتنی می‌کند. وی اشتیاق خود به علم را هم‌چون نوعی ایمان دینی می‌یابد اما متأسف است که بسیاری از دانشمندان خدا را به معنای استعاره‌ای «وحدت وجودی»^۳ و شاعرانه استعمال می‌کنند. نقد او به خدا باوری، متوجه باور به خالق فراطبیعی است که شایسته پرستش باشد. وی هیچ حرمتی برای ادیان سنتی قائل نیست و معتقد است که ادیان در برابر انتقاد مصونیتی یافته‌اند که شایستگی‌اش را ندارند (Dawkins, 2006, p:5). وی خداشناسی طبیعی^۴ و خداشناسی توحیدی^۵ را نمی‌پذیرد و معتقد است که در طول تاریخ بی هیچ دلیلی به دین موقعیتی استثنایی اعطا شده است (Dawkins, 2006, p:11).

رد آفرینش گرایی: داو کینز از منتقدان شاخص آفرینش گرایی^۶ است. او اعتقاد به آفرینش گرایی اخیر دنیا بر پایه تعالیم انجیل و تورات که سن زمین و جهان را تنها چند

1. creationism

2. The God Delusion

۳. وحدت وجودی

۴. خداشناسی طبیعی

۵. خداشناسی توحیدی

۶. اعتقاد دینی مبنی بر این که انسان‌ها، موجودات زنده و تمامی جهان بوسیله خدا آفریده شده است

هزار سال می‌داند، اشتباهی ابلهانه و مخالف عقل سلیم می‌داند. وی بحث طراحی آفرینش‌گرایان را در کتاب ساعت‌ساز نابینا نقد کرده و با مثال مشهور ویلیام پیلی به مخالفت پرداخته و می‌گوید به باور پیلی در کتاب «خداشناسی طبیعی» همان‌طور که ساعت بواسطه پیچیدگی و کارآمدیش نمی‌تواند خودبخود و تصادفی به وجود آمده باشد، موجودات زنده که به مراتب پیچیده‌ترند باید هدفمندانه طراحی شده باشند. داوکینز انتخاب طبیعی را برای توضیح کارآمدی آشکار و پیچیدگی غیرتصادفی موجودات زنده کافی می‌داند و معتقد است انتخاب طبیعی گرچه فرایندی خودبخود، فاقد شعور و کور است، در طبیعت نقش ساعت‌ساز را بازی می‌کند.

الحاد محتمل‌تر از لادری‌گری: داوکینز برای رد وجود خدا به نقد دین متوسل شده و به سراغ «نظریه وجود خدا» - این که موجود فراطبیعی هوشمندی هست که به اراده خود دنیا و مافیها را طراحی و خلق کرده است - می‌رود و به تشریح یهوه، خدای عهد عتیق می‌پردازد^۱ (Dawkins, 2006, p:15). وی مخالف «لادری‌گرایی»^۲ بی‌طرفانه است که در مورد احتمال وجود خدا اظهارنظری نمی‌کند و با پیروی از راسل استدلال می‌کند که ناتوانی در اثبات عدم خدا دلیلی برای باور به وجود آن نیست بلکه زحمت اثبات همواره بر دوش مدعی وجود خداست. برخلاف عقاید ملحد، عقاید دینداران سزاوار احترام نیست، زیرا استدلالی برای آن ندارند (Dawkins, 2006, p:21). وی با رد دیدگاه ادیان سنتی در مورد خدا، می‌گوید هر هوش آفریننده‌ی دارای پیچیدگی کافی برای آفرینندگی فقط می‌تواند محصول یک فرایند پیوسته تکامل تدریجی باشد پس نمی‌تواند مقدم بر جهان باشد (Dawkins, 1986, p:63). لذا خدا یک پندار مهلک است. هدف حمله وی همه امور ماوراءالطبیعی است.

۱. از نظر وی نامطبوع‌ترین شخصیت داستانی دنیاست که ویژگی‌هایی همچون حسادت، بی‌انصافی، کوردلی، انتقام‌جویی، زن‌ستیزی، قدرت‌پرستی، بلهوسی و ستمکاری را دارد

از نظر وی در «لادری گرایبی موقت»^۱ ممکن است در آینده شواهدی برای پاسخ به پرسش‌ها یافت شود که ما را از لادری گرایبی برهاند، اما در «لادری گرایبی دائم»^۲ هر چه بر شواهد له پرسش‌های مان افزوده شود نمی‌تواند ما را از این موضع برهاند. نظریه وجود خدا از نوع اول است یعنی ممکن است روزی پاسخش را بدانیم و با قوت بتوانیم در مورد وجودش اظهار نظر کنیم (Dawkins, 2006, p:35). وی از میان دیدگاه‌های خداباوری^۳، احتمال خیلی پایین و نزدیک به صفر را می‌پذیرد که به معنای الحاد در عمل است. او می‌گوید نمی‌توانم بگویم که خدا قطعاً نیست اما فکر می‌کنم وجود خدا خیلی بعید است و زندگی‌ام را بر پایه نبودنش پی می‌گیرم (Dawkins, 2006, p: 44).

تنها شق بدیل طراحی غایی از نظر داو کینز، تکامل تدریجی است که دو نظریه آشتی‌ناپذیر هستند. غیر از تکامل هیچ نظریه‌ای نمی‌تواند وجود باشنده‌هایی را تبیین کند که ایجادشان بدون تکامل ناممکن می‌نماید و نتیجه این استدلال نظریه وجود خدا را فرو می‌ریزد (Dawkins, 1986, p:93). جنگ تکامل‌گرایی و آفرینش‌گرایی تقابل میان عقل‌گرایی و خرافات است. دین می‌تواند بدون آفرینش‌گرایی موجود باشد اما عکس آن صادق نیست. وی صریحاً اعلام می‌کند اعتقاد به نظریه تکامل در گرایشش به الحاد موثر بوده است (Dawkins, 2006, p:57).

۲. رد براهین سنتی وجود خدا

داو کینز برای رد وجود خدا ابتدا به برهان‌های اصلی مدافع وجود خدا می‌پردازد. او در نقد پنج اثبات توماس آکویناس استدلال می‌کند که این براهین به دور باطل می‌انجامند و اصلاً معلوم نیست که بتوان با توسل به مفهوم خدا به این سیر قهقرایی خاتمه داد. (Dawkins, 2006, p:60) «برهان نظم» را با تشریح نظریه تکامل و «برهان هستی‌شناسی»

1. Tap

2. Rap

۳. خداباوری قوی، احتمال بسیار قوی یا خداباوری در عمل، لادری‌گرایی مایل به خداباوری، احتمال خیلی پایین نزدیک به صفر و الحاد قوی

آنسلم را با اتکا به همان ایراد کلاسیک کانت رد می‌کند. «برهان زیبایی» را با این استدلال که توسط مدافعانش تصریح و تدقیق نشده، نمی‌پذیرد. درباره «برهان تجربه شخصی» می‌گوید برخی از این تجارب ناشی از توهمات‌اند و شاید همگی زاده پندار باشند (Dawkins, 2006, p:61). در «برهان اعجاز اناجیل» انجیل‌ها را افسانه‌های باستانی می‌داند. در «برهان دانشمندان دیندار» می‌گوید چنین دانشمندانی در اقلیتند. در نقد «برهان قمارباز پاسکال»، این فرض را به چالش می‌گیرد که کسی ایمان بیاورد و خدا او را به صرف ایمانش پاداش دهد، نه به خاطر فضایل یا حقیقت‌جوییش. داوکینز می‌پرسد آیا خدا نباید شکاکیت شجاعانه راسل را بیش از قماربازی منفعت‌طلبانه پاسکال ارج نهد؟ و در مورد «برهان‌های بایسی» استفان آنوین^۱ استدلال می‌کند که این برهان‌ها نعل وارونه می‌زنند (Dawkins, 2006, p63).

۳. براهین نامحتملی وجود خدا

داوکینز پس از حمله به براهین سنتی وجود خدا استدلال‌هایی علیه وجود خدا مطرح می‌کند. **بویینگ ۷۴۷ غایی:** در استدلال بویینگ ۷۴۷ غایی، فرض خدای طراح نمی‌تواند پیچیدگی‌های سازمان‌یافته در جهان را تبیین کند چون خودش باید به قدر کافی پیچیده باشد و این محتاج تبیین است (Dawkins, 1986, p:35). خدا ما را وارد دور باطلی می‌کند که نمی‌تواند ما را از آن برهاند. این استدلال، نامحتملی وجود خدا را ثابت می‌کند نه عدمش را (Dawkins, 2006, p:69). وی در شرح تکامل توسط انتخاب طبیعی برای نشان دادن نادرستی برهان نظم استدلال می‌کند که توضیح وجود خالق عالم سخت‌تر از توضیح پدیده‌های است که بناست با فرض چنان خالقی تبیین شوند (Dawkins, 1986, p:78). هر نظریه‌ای در مورد وجود کیهان باید مثل «جرثقیل انتخاب طبیعی» باشد و نه «قلاب فضایی آفرینش» که فقط مسئله را معلق می‌سازد. با توجه به برهان نامحتملی وجود خدا و «گشایش بویینگ ۷۴۷ غایی»^۲ خدا به احتمال قریب به یقین وجود ندارد زیرا هر قدر ایجاد

1. Stephen Anvin

2. the Ultimate Boeing 747 gambit

چنین موجودی از نظر احتمالات بعید باشد، وجود سازنده آن هم اقلأ همان قدر بعید است. خدا سازنده بویینگ ۷۴۷ غایبی است (Dawkins, 2006, p:70). داو کینز می گوید علت تکامل حیات و پیچیدگی خیره کننده جانداران، انتخاب طبیعی بوده نه تصادف و یا خدا (Dawkins, 1986, p:137). حیات حاصل یک توالی طولانی از علل غیر تصادفی اما طبیعی است (Dawkins, 1986, p:138).

اصل آنتروپیک: داو کینز می گوید تبیین دیگری در مورد حیات پروری در «اصل آنتروپیک» ارائه شده که می توان آن را استدلالی علیه وجود خدا دانست. رویکرد آنتروپیک با ارائه تبیینی عقلانی و فارغ از آفرینش، به توضیح هستی می پردازد (Dawkins, 2006, p:110). بر این اساس ابتدا حیات بر پایه یک سلسله رخدادهای شیمیایی تکوین یافته، سپس مطابق تکامل و انتخاب طبیعی ادامه یافته است. عامل اصلی تشکیل دهنده حیات DNA یا مولکولی شبیه به آن بوده. همین که اجزای حیاتی پدید آمدند تکامل حقیقی داروینی می تواند آغاز شود و انواع پیچیده حیات تدریجاً ظاهر شوند. اما رخ دادن تصادفی مولکول های وراثتی کمی نامحتمل می نماید (Dawkins, 1982, p:74). بر اساس اصل آنتروپیک نه تنها سیاره زمین بلکه جهان کنونی بر اساس ثوابت فیزیکی ساخته شده است. ستارگان پیش نیازهای لازمی برای وجود برخی عناصر شیمیایی هستند و بدون شیمی حیات نمی توانست ایجاد شود. در نتیجه ظهور حیات مستلزم توازن بسیار دقیقی میان نیروهای چهارگانه طبیعت (گرانش، الکترومغناطیس، نیروی قوی هسته ای و نیروی ضعیف هسته ای) است و اگر یکی از این نیروها اندکی قوی تر از میزان فعلی بود شرایط بروز حیات در جهان میسر نمی شد. توازن دقیق میان نیروهای طبیعت به اصل آنتروپیک معروف است (Dawkins, 2006, p:111). اختر فیزیکدانان دریافته اند که اگر مقادیر برخی از ثابت های فیزیک حتی کوچک ترین تغییری می کرد تحقق حیات ناممکن می شد. جهان به خوبی و با ظرافت برای تحقق حیات تنظیم شده است، پس میان فیزیک جهان اولیه و ظهور نهایی شعور در تکامل کیهانی هم خوانی وجود دارد. یعنی ظهور نهایی شعور با نیروی گرانش، میزان انبساط و چگالی جهان و مقادیر نسبی ذرات و نیروهای اولیه مرتبط است (Dawkins, 2006, p:112).

خداباوران می‌گویند خدا هنگام خلق جهان ثوابت بنیادی را طوری تنظیم کرده که بتوانند حیات را ایجاد کنند. از نظر داوکینز پاسخ خداباور معجابه‌کننده نیست؛ زیرا وجود خدایی که مقادیر ثوابت بنیادی را محاسبه کرده بی‌توضیح می‌گذارد. ثوابت کلیدی به همدیگر و به چیز دیگری غیر از خدا وابسته‌اند. شاید بتوان گفت جهان‌های هم‌زیست فراوانی وجود دارند که در یک ابرجهان هم‌زیستی دارند (Dawkins, 2006, p:114). قوانین هر یک از جهان‌ها مختص به خودش است. کلیت ابرجهان پر از مجموعه‌های قوانین محلی است. اصل آنتروپیک تبیین می‌کند که چرا ما باید ساکن یکی از این جهان‌ها باشیم و قوانین محلی‌شان به گونه‌ای است که مساعد تکامل تدریجی باشد. مطابق مقادیر ثابت‌های بنیادی، یا جهان ما تا ابد انبساط می‌یابد یا انبساط آن به تعادل می‌رسد یا جهت آن معکوس می‌شود و جهان رو به انقباض می‌رود تا نهایتاً به مچالگی بزرگ برسد. مطابق مدل استاندارد از جهان ما، زمان و فضای کنونی در حدود ۱۲ میلیارد سال پیش هنگام «بیگ‌بنگ» ایجاد شده و تازه‌ترین فضا-زمان‌هایی هستند که در توالی بیگ‌بنگ‌ها ایجاد شده‌اند. قوانین و ثوابت در هر بار بیگ‌بنگ مقادیر جدیدی به خود می‌گیرند. فیزیکدانان دیندار می‌گویند یک هوش کیهانی به طور آگاهانه ثوابت فیزیکی را برای ایجاد حیات تنظیم کرده است. داوکینز می‌گوید مسائلی که این ادعاها برمی‌انگیزد از مسأله‌ای که می‌خواهند حل کنند بزرگ‌تر است (Dawkins, 2006, p:119). خدای قادر به آفرینش جهان یا بسیار پیچیده است یا محال است.

تنها یک جرثقیل تبیینی می‌تواند تدریجاً جهان را از حالت‌های ساده‌تر به پیچیدگی‌ای برساند که ایجاد یکباره‌اش محال است. توانمندترین جرثقیلی که تاکنون کشف شده تکامل داروینی توسط انتخاب طبیعی است. داروین نشان داده که چگونه موجودات زنده با تمام استبعاد احتمالاتی شگفت‌انگیزشان طی مراتب تدریجی از صور آغازین حیات تکامل یافته‌اند و خیال آفرینش موجودات زنده صرفاً خیال باطلی است. جرثقیلی که به همان توانمندی داروینیسیم برای زیست‌شناسی باشد برای فیزیک نیز قابل حصول است که شاید همان اصل آنتروپیک با معاونت جرثقیل‌های دیگری باشد که مسلماً بهتر از نظریه آفریدگار

هوشمند هستند. با پذیرش این برهان، نظریه وجود خدا غیرقابل دفاع می‌شود. احتمالاً خدایی وجود ندارد (Dawkins, 2006, p:128).

۴. منشا به وجود آمدن دین از دیدگاه داوکینز

تحلیل تکاملی وجود خدا: داوکینز در بیان احساسات خصمانه خود نسبت به دین می‌گوید دین بر سر راه علم مانع تراشی می‌کند، تعصب را تقویت و تنگ‌نظری نسبت به همجنس‌گرایان را تشویق می‌کند و اثرات منفی‌ای بر جامعه دارد و نهایتاً به تراژدی تبدیل می‌شود. دین حاصل انتخاب طبیعی، پرمصرف و افراط‌کار است؛ اما تکامل مقابله با اسراف و حذف آن است (McGrath, 2003, p:133-134). طبیعت و انتخاب طبیعی در جزئی‌ترین تغییرات مذاقه کرده، تغییرات بد را رد و تغییرات خوب را حفظ و انباشت می‌کند و احتمال موفقیت ژنتیکی را بالا می‌برد و با عمل نامحسوس خود هرچه را که به بهبود عمل موجود ارگانیک می‌انجامد برمی‌گزیند^۱. طبیعت مخالف اتلاف وقت و انرژی است، پس همیشه برد با فایده‌انگاری بی‌رحمانه است. فایده در معنای اول یعنی ژن‌های یک ارگانیسم منفرد و افزایش بخت بقای ژن‌های فرد برای بقا و تولیدمثل است (Dawkins, 1989, p:23). در «فنوتیپ گسترش یافته»^۲ به این معناست که رفتار یک جانور معطوف به افزایش بخت بقای ژن‌های آن رفتار است چه این ژن‌ها متعلق به بدن خود آن جانور باشند و چه نباشند (Dawkins, 1982, p:32). در معنای سوم می‌توان به جای ژن‌ها عبارت همانندسازها را گذاشت (Dawkins, 1982, p:67). داوکینز بر اساس کتاب «ژن خودخواه» و «فنوتیپ گسترش یافته» می‌گوید وجود دین در همه جا، نشان می‌دهد که دین فایده‌ای برای چیزی داشته؛ گرچه آن چیز ما یا ژن‌هایمان نباشیم. اگر بپذیریم که ایده‌های دینی مثل ژن‌ها عمل می‌کنند پس فایده دین نیز فقط به ایده‌های دینی می‌رسد (Dawkins, 2006, p:135).

دین محصول گرایش‌های روانشناختی عادی: داوکینز دین را محصول فرعی یک

۱. گزینش‌گرایی داروینی

گرایش عمیق روانی می‌داند. آنچه نزد نیاکان مان به‌عنوان دین انتخاب شده فی‌نفسه دین نبوده بلکه مزایایی داشته که برحسب تصادف به شکل دین بروز کرده است (Dawkins, 2006, p:140). مطابق انتخاب طبیعی، مغز انسان مجموعه‌ای از ارگانیسم‌هاست که برای رفع نیازهای تخصصی پردازش اطلاعات مثل خویشاوندی و همدلی تکامل یافته است. دین محصول فرعی یا کج‌روی چندتا از این ارگانیسم‌هاست (Dawkins, 2006, p:145). گرچه آن تمایلات روانی که دین محصول جانبی‌شان بوده حاصل انتخاب طبیعی داروینی در سطح ژن‌ها بوده‌اند اما بعید است ژن‌ها در شکل‌دهی جزئیات ادیان دخیل باشند.

نظریه ممتیک دینی: مم، واحد وراثت فرهنگی - معادل ژن در عملکرد طبیعی -
معرفی شده است و داوکینز هدف خود را از مطرح کردن ایده مم، مخالفت با این تصور عنوان می‌کند که ژن‌ها را تنها بازیگران میدان تکامل داروینی می‌داند. او تفاوت‌هایی میان ژن‌ها و مم‌ها ذکر می‌کند که در خلال بیان این تفاوت‌ها منظور اصلی و واقعی از مم مشخص می‌شود. نخست باید گفت که ژن یک رشته «دی ان ای» است که نقش بازتولیدکنندگی و تکثیر خود دارد. مم نیز این چنین است و انتخاب طبیعی، بازتولیدکننده‌های رقیب را در نظر گرفته، یکی را انتخاب می‌کند (Dawkins, 2006, p:156). آن ژن خاص، عملکردی دارد که انتخاب طبیعی آن عملکرد را بقا می‌بخشد. اگر ژن نسخه دقیقی از خود را بازتولید کند، آنچه بقا می‌یابد، خود همان نوع ژن است و اگر نسخه غیردقیقی را بازتولید کند، اصطلاحاً جهش رخ می‌دهد. هر ژنی که نسبت به سایر ژن‌های رقیب خود در انبان ژنی نسخه‌های بازتولید شده بیشتری داشته باشد، بقا می‌یابد. با این مقدمه باید بگوییم که مم در واقع واحد معادل ژن است که به بازتولیدکنندگی فرهنگی می‌پردازد؛ اما رقابتی که در مورد ژن‌ها مطرح می‌شود، به این معنا که انبان‌های ژنی بر سر شکاف‌های کروموزومی با هم رقابت کنند، ابداً در مورد مم قابل تصور نیست؛ زیرا درباره مم نمی‌توان معادلی برای کروموزوم و جایگاه انبان ژنی و یا بازترکیب‌های جنسی در نظر گرفت. داوکینز برای بسط مدعای خویش از

واژگان دیگری نیز کمک می‌گیرد که مم تافت از جمله آن‌هاست (Dawkins, 1982, p:12). مم تافت به مجموعه‌ای از مم گفته می‌شود که منفرداً ماندگار نیستند، اما در حضور سایر اعضای مجموعه ماندگار می‌شوند.

نظریه مم‌تیک آنجا به دین مرتبط می‌شود که داوکینز برخی ایده‌های دینی را به ژن‌هایی تشبیه می‌کند که می‌توانستند به سبب شایستگی ذاتی خود، یعنی توانایی بقا در انبان ژنی، باقی بمانند. اینکه چرا دین و حس دینی همواره با آدمی همراه بوده است، از سوی داوکینز با این پاسخ روبه‌رو می‌شود که دلیل بقای ایده‌های دینی، سازگاری آن‌ها با دیگر مم تافت‌های موجود در انبان ممی است.

ایده‌هایی که او مم‌های دینی با احتمال بقای زیاد معرفی می‌کند، از این جمله‌اند: ایده بقا پس از مرگ جسمانی، جایگاه اختصاصی داشتن شهدا در بهشت، لزوم مجازات کافران و مرتدان، لزوم احترام به ایمان مؤمنان و مواردی از این دست. برخی از ایده‌های فوق، مم‌هایی هستند که در هر زمینه و مم تافتی باقی می‌مانند و شکوفا می‌شوند؛ ولی برخی فقط در مم تافت مناسب باقی می‌مانند و همینجا کانون پیدایش مم تافت‌های رقیب شکل می‌گیرد و ادیان متفاوت زمینه‌سازی می‌شوند. (Dawkins, 2006, p:163)

داوکینز در این باره می‌گوید: دین مسیحیت کاتولیک رومی و اسلام لزوماً بر ساخته فرد خاصی نیستند، بلکه جداگانه از مجموعه‌های رقیبی از مم‌ها تکامل یافت‌هاند که در حضور دیگر اعضا همان مم تافت شکوفا می‌شوند. با این بیان هرگز ایده یک دین، برتر از ایده‌های باقی دین‌ها نیست. انتخاب طبیعی مم‌تیک از نظر داوکینز جزئیات تکامل هر دین خاصی را می‌تواند تبیین کند؛ به این نحو که مم‌های دینی ساده به دلیل آن‌که دارای جذابیت بوده‌اند، ماندگاری یافته‌اند و سپس به کمک مم تافت‌ها از مرحله سادگی گذر کرده، سامان یافته‌تر شده‌اند (Dawkins, 2006, p:267).

خدا ویروس ذهن: به باور داوکینز تصور خدا یک بیماری کشنده پیش‌رونده است که با هجوم به اذهان سالم، آن‌ها را عفونی می‌کند. اعتقاد به خدا بر مبنای عقلانی و مستدل به

وجود نیامده، بلکه نتیجه آلوده شدن ذهن با یک ویروس مهاجم است؛ مثل ویروس‌هایی که باعث آشوب و بی‌نظمی در شبکه کامپیوتر می‌شوند. عقاید مثل ویروس‌اند یا مثل ویروس‌ها گسترش می‌یابند. برخی از ویروس‌ها خیر و برخی شر هستند. اگر عقاید با ویروس‌ها مقایسه شوند، می‌توان آن‌ها را به عنوان خوب و بد و درست و غلط توصیف کرد. در نتیجه عقاید باید بر اساس میزان توفیق‌شان در تکثیر و انتشار و میزان بقایشان سنجیده شوند. دین به خودی خود چیز بدی است که به چیزهای بد دیگر رهنمون می‌شود. دین، شر است، چون باعث پرهیز از وظیفه تفکر می‌شود (McGrath, 2003, p:3)

بررسی و نقد:

۱- **عدم منافات نظریه تکامل با وجود خدا:** هرچند نظریه تکامل از لحاظ علمی دارای اصولی اساسی است اما برای توجیه پیدایش و تحول تدریجی انواع کافی نیست و برخلاف تصور داوکینز میان نظریه تکامل و اعتقاد به وجود خدا تعارضی وجود ندارد. این‌که او از نظریه تکامل و کاوش‌های تجربی خود، به محصولات فلسفی یا هر ره‌آورد غیر تجربی دیگر مانند نامحتملی وجود خدا رسیده نادرست است و با ابزارهای منطقی می‌توان پرده از مغالطاتش برداشت. با فرض تأیید کامل نظریه تکامل از نظر علمی، خدشه‌ای بر خداشناسی وارد نمی‌شود. این نظریه اگر دلیلی بر خداشناسی نباشد، به نفع مادی‌گرایی داوکینزی هم نخواهد بود. باور به وجود خدا و اصل تکامل طبیعت مکمل یکدیگرند. نظریه تکامل جزء داده‌های علمی است که نمی‌توان آن را مبنای یک جهان‌بینی قرار داد. علم به توصیف تجربی هست‌ها و نیست‌ها می‌پردازد و منطقاً نمی‌توان از آن به سؤال چه باید کرد پاسخ داد (اخذ دانش از ارزش).

طبق اصول فلسفی حکمای مسلمان، نظریه تکامل داوکینز، ناقض تفسیر غایت‌انگاران عالم و نظم‌داری آن نیست، حتی اگر تفسیرهای غایت‌انگاران را از زیست‌شناسی زدوده باشد نمی‌تواند با تفسیر غایت‌انگاران متافیزیکی در هستی‌شناسی معارض باشد، همان‌گونه که تفسیر علمی از طبیعت با تفسیر علمی فلسفی از هستی منافاتی ندارد. متافیزیک هم از جهت فاعلیت هم از جهت غایت در طول فیزیک است. این‌که داوکینز نظریه خود را

رقیب آشکار تفسیر مبتنی بر وجود خدا می‌داند، به جهت تقریرهای نادرست غرب از تصور خدا و دین طبیعی از برهان نظم است. نباید گمان کرد که نظم و تدبیر در آفرینش چیزی نیست جز آنچه متکلمین غربی گفته‌اند (مغالطه چیزی نیست جز). کسانی که از نظریه تکاملی، به نفی خدا و جهان‌بینی مادی رسیده‌اند، منطقاً راهی خطا رفته‌اند. فهم علل و مکانیسم‌های طبیعت ما را از علل فراطبیعی بی‌نیاز نمی‌کند و حتی می‌تواند جهت‌داری عالم و اصل هدایت عمومی موجودات را به نحو مطلوب‌تری تبیین کند. خداوند به عنوان خالق و مدبر عالم، می‌توانسته طرح خود را از طریق فرایند تکامل پیاده کند.

۲- عدم درک درست ماهیت براهین اثبات وجود خدا: شبه براهین و ادعاهایی مانند «خدای رخنه‌پوش»، «گشایش بویینگ ۷۴۷» و «اصل آنتروپیک» ناشی از عدم درک درست ماهیت برهان و در واقع بیان‌های اقناعی برای منکران براهین اثبات خداست که بیشتر به کار آرامش‌بخشی به این افراد در برابر حجم‌های عقل و وجدان‌شان و یا طرح دعوا در مباحث جدل‌گونه با مومنان عادی می‌آید؛ در خوش‌بینانه‌ترین حالت، طرح این ادعاها تنها می‌تواند ادیان منسوخ و الهیات مبتنی بر این ادیان را مورد سوال قرار دهد و گرنه در برابر ادله روشن عقلی و فلسفی اندیشمندان مسلمان این ادعاها مجالی برای طرح ندارند. «خدای رخنه‌پوش» نه برهانی خاص برای اثبات عدم وجود خدا بلکه تعریضی است به برخی خداباوران که اعتقادشان به خداوند نتیجه امور غیربرهانی مانند عدم کشف حقیقت در امور گوناگون عالم است. اصطلاح خدای رخنه‌پوش دلالت بر این ایده دارد که خدا برای پر کردن خلا علمی بشر و پرکننده رخنه‌های ابهام و جهل آنان در روابط امور مختلف در عالم است. طرح این نظریه تعریض به این برهان اثبات خدا است که الف) شکافی در درک برخی امور جهان طبیعی وجود دارد ب) این شکاف توجیه طبیعی ندارد. لذا چنین دلیلی باید ماوراءطبیعی باشد. در واقع شکل برهانی استدلال به فرضیه خدای رخنه‌پوش توسط منکران خدا می‌تواند چنین تقریری از برهان باشد: الف) اگر خلقت‌گرایی موضعی صادق در شناخت جهان باشد، وجود خدا قابل اثبات است. ب) خلقت‌گرایی موضعی صادق در شناخت جهان نیست. نتیجه: وجود خدا قابل اثبات نیست. با اندکی تأمل،

نادرستی و بی‌ارزشی این ادعا در یک بحث منطقی خود را نمایان می‌کند، زیرا رد برهان اثبات خدا و طرد تفکر ابتدایی برخی خداباوران مبنی بر این‌که شکاف‌های موجود در درک حقایق جز با وجود خدا پر نمی‌شود، پس باید خدا باشد؛ به معنای رد نتیجه یعنی وجود خدا در عالم یا رد امکان طرح براهین مختلف دیگر بر اثبات وجود خدا نیست. در واقع اشکال بدیهی برهان خدای رخنه‌پوش در صغرای آن است، زیرا بسیاری از شکاف‌های موجود در علم بشر توجیه طبیعی دارند. همان‌گونه که وجود خدا قابل اثبات است، حتی اگر آفرینش‌گرایی موضعی صادق در شناخت جهان نباشد. علاوه بر آن استدلال بر مبنای خدای رخنه‌پوش از مغالطات دیگری مانند مغالطه تعمیم و خلط سطوح معرفتی رنج می‌برد (شاکرین، ۱۳۹۹، ص: ۱۰) پس برهان خدای رخنه‌پوش نه دلیلی بر نفی خدا و نه دلیلی است بر انحصار اثبات خدا بر یک فرضیه نادرست، این تبیین نه یک برهان، بلکه گزاره‌ای اقتناعی و ناظر به دیدگاه‌های خاصی است.

در استدلال «بویینگ ۷۴۷ غایی» و «اصل آنتروپیک» هم مساله تقریباً همین‌طور است؛ داوکینز هنوز منتظر است تا بالأخره الهی‌دانی پاسخی قانع‌کننده به این براهین بدهد. حال آن‌که این بیان نه یک برهان مثبت عدم خدا بلکه بیانی کاملاً غیربرهانی و تنها در مقام رد برهان نظم آن هم با تقریری خاص است. درواقع چون داوکینز در زیست‌شناسی تخصص دارد، تمامی ادله اثبات خدا را بر مبنای آفرینش‌گرایی می‌بیند و می‌پندارد اثبات تکامل و حتی محتمل بودن آن ردی بر اصل اثبات یا اثبات‌پذیری خداست. به تبیین بویینگ غایی و اصل آنتروپیک پاسخ‌های روشنی داده شده و نادرستی آن بر مبنای اثبات تکامل و شکل‌گیری تدریجی حیات تبیین شده است؛ زیرا بر فرض صحت ادعای تکامل؛ این نظریه گزاره‌ای تجربی است؛ از نظر منطقی گزاره‌هایی که بر پایه مجموعه‌ای از شواهد صادر می‌شوند لزوم تعمیم به کل را ندارند. بر فرض اصل تکامل بر اساس مجموعه‌ای از مشاهدات (حتی از لحاظ کمی قابل توجه) صادر شده باشد، این علتی برای انتزاع یک اصل از این مشاهدات نیست. صرفاً می‌توان گفت انتخاب و تکامل طبیعی وجود دارد. اما صدور گزاره «انتخاب طبیعی و تکامل یک اصل طبیعی و مطلق است» منطقی نیست. برهان

بویینگ ۷۴۷ و اصل آنتروپیک در مقام اثبات نادرستی برهان نظم به عنوان برهان اثبات خدا هستند درحالی که اندیشمندان اسلامی ادعا نمی‌کنند که این برهان در مقام اثبات خداست، بلکه آن را برهانی در مقام اثبات حقیقتی برتر در وراء عالم ماده می‌دانند، گرچه انسان منصف خدای ادیان را نزدیک‌ترین حقیقت به آنچه وجودش در برهان نظم ثابت می‌شود می‌یابد. اگر سوال شود که ناظم خدای عظیم به عنوان یک بویینگ غایی چیست؟ باید گفت خدا لزوماً یک مجموعه نیست تا دارای صفت نظم باشد، بلکه حقیقتی بسیط، ثابت و بدون جزء و در نهایت کمال است و می‌تواند به امور دیگر نظم ببخشد؛ و اگر اشکال شود ما نه خدا را بلکه تنها ناظمی ثابت کرده‌ایم که می‌تواند دارای ناظم دیگری باشد باید گفت اثبات ناظم خدا تنها در فرض اثبات منظم بودن خدا ممکن است؛ علاوه بر آن که هر موجودی لزوماً نیازمند علت نیست، بلکه تنها موجوداتی که در زمره پدیده‌ها قرار دارند نیازمند علتند و فرد مخالف باید ابتدا پدیده بودن خدا را ثابت نماید.

۳- سستی دلایل و برداشت ناقص و نامتجانس داوکینز از خدا: مبارزه با خدا باوری

در ادعاهای داوکینز صورتی ایدئولوژیک پیدا کرده است. او خدا را دشمن قسم‌خورده خود برگزیده و لذا دست به تقبیح دین و آثار زیان‌آور آن می‌زند. آثار او حاوی مقدار زیادی توهین، تمسخر و طعنه است. به رغم این‌که بحث‌های داوکینز فلسفی هستند، ولی او فیلسوف نیست و اکثر مباحث فلسفیش، بسیار تهی و بی‌معنی است. این مباحث کودکانه وقتی با لحن همراه با غرور بیان می‌شود، بسیار رنجش‌آور است و انتقادی‌گرنده علیه دین به نحو عام و علیه اعتقاد به خدا به نحو خاص است (مغالطه توهین). وی اذعان کرده که آثارش را برای برانگیختن ملحدان ترسو نوشته تا آن‌ها نیز راز خود را برملا کنند.

اگرچه می‌توان فقدان دلایل و شواهد منطقی و استفاده نابه‌جا از لفاظی و سخن‌پردازی را در آثار داوکینز نشان داد، اما مناسب است علت چنین برداشتی در اندیشه او و پیروانش بررسی شود. بسیاری دانشمندان استنباط نتایج الحادی از نظریه داروین را قبول ندارند، اما باید دید چرا بسیاری از مردم، به‌ویژه عوام، برداشت داوکینز را می‌پذیرند. در حقیقت نظریه داروینی سه نگرش را تهدید کرده: برهان نظم در تقریرات پیلی، نظریه آفرینش در

اندیشه مسیحی و نحوه حضور و تدبیر الهی در عالم. کسانی که تنها راه اثبات خدا را برهان عامیانه نظم می‌دانند، در قبال توجیه تکاملی از نظم در عالم، آماده برداشت الحادی از تکامل داروینی هستند. این ضعف به آن‌ها که در فضای الهیات طبیعی از خدای رخنه‌پوش جانبداری می‌کنند برمی‌گردد؛ زیرا آن‌ها به شدت در برابر نظریه تکاملی آسیب‌پذیرند.

بر مبنای تحلیل حکمای مسلمان از فاعلیت الهی، خدا در عرض و هم‌سطح علل طبیعی نیست، لذا قابلیت تغییر جانداران هیچ منافاتی با اعتقاد به خدا و باور به نقش خدا در کائنات و حتی قدرت مطلقه الهی ندارد. نظریه تکامل با نگاه غایت‌گرایانه آفرینش نیز منافات ندارد. تبیین علت‌گرایانه تکامل در زیست‌شناسی منافاتی با تبیین غایت‌گرایانه فلسفی ندارد، چون در عرض هم نیستند تا جانشین هم شوند. یکی از علل اصلی بروز این تضادها، تصویر نادرست و عامیانه غرب از فاعلیت الهی و از مصادیق ضعف مفاهیم فلسفی غرب است. این‌گونه، افرادی چون داوکینز توسعه علم را رقیب خداباوری تلقی کرده و کشف هر عامل طبیعی را منجر به عقب‌نشینی خداباوری می‌دانند. پرده‌برداری علوم از پدیده‌ها به منزله کشف «علل معده» آن‌هاست نه «علل تامه فلسفی»، و تبیین و شناخت «علت فاعلی» یک پدیده هرگز ما را از تبیین و شناخت «علت غایی» آن بی‌نیاز نمی‌کند، تفسیر هستی و آفرینش از جهت وجود آن و کشف علت تامه و غایت متافیزیکی، در حیظه تلاش‌های علمی نیست، بلکه وظیفه فلسفه است که با روش خاص خود پرده از اسرار نظام هستی بردارد. علی‌الاصول داوکینز نمی‌تواند از پذیرفتن نظریه تکامل به عنوان یک نظریه علمی، انکار خدا یا هدف‌مندی جهان را نتیجه بگیرد.

نظمی که داروینیسم فلسفی انکار می‌کند، تصویر ساده‌انگارانه از نظام آفرینش و رابطه خدا با جهان است. در تصور متکلمان غربی، ناظم، پدیده‌های منظم طبیعت را به طور مباشرتی نظم می‌بخشد. اما فاعلیت خداوند در طبیعت به نحو مباشرتی و در عرض علل طبیعی نیست بلکه ناظم از طریق نحوه وجود طبایع، آن‌ها را نظم‌دار آفریده است. «تفسیر فلسفی» و «تفسیر علمی» در طول یکدیگرند و تعارض بین آن‌ها اساساً امکان ندارد.

داروینیسیم در صورت توانایی، تفسیر علمی آفرینش است، اما تفسیر هدفدارانه آفرینش تفسیر علمی صرف نیست، زیرا آن، مبین نظم صناعی و مثبت ناظم مباشر نیست، بلکه بیانگر نظمی است که بالطبع جعل می‌شود.

لذا نظریه تکامل رقیب متکلمی است که از طریق برهان نظم خدا را به عنوان ناظم مباشر اثبات می‌کند، او میل طبیعی جانداران را همان خداوند طراح و ناظم دانسته و نظم را محصول بی‌نظمی انگاشته است. اما اگر خدا را به عنوان ناظم غیرمباشر اثبات کند که از طریق میل طبیعی جانداران و به نحو جعل بالطبع، تدبیر و نظم هدایت‌شده را در جهان ایجاد کرده، نظریه تکامل را توان رقابت با آن نیست. برهان نظم نیز تنها دلیل بر وجود خدا نیست؛ نظام آفرینش هم منحصر به ساختمان اعضای حیوانات نیست تا گفته شود تکامل تدریجی جانداران برای توجیه وجود تصادفی آن‌ها کافی است؛ اصل تکامل می‌تواند بر وجود متصرفی غیبی در کار جهان دلالت داشته باشد، از این‌رو توحید و تکامل دو اصل مؤید و مکمل هم‌اند.

همچنین برداشت برخی عوام از خدا که او را فاعل بالقصد در عمل مباشری و مقطعی در عالم می‌دانند و فعل او را با اراده گزافیش تحلیل می‌کنند، در مقابل نظریه تکامل دچار مشکل می‌شوند و آن را با نگرش دینی خود متضاد می‌یابند. این افراد حتی باورهای علمی که تحولات عالم را بر اساس قوانین ثابت فیزیکی تبیین می‌کنند، تهدیدی برای حضور و تدبیر الهی می‌دانند. تحلیل آموزه آفرینش در مسیحیت که به صورت فوق بیان گردد، با ادعای داوکینز تعارض می‌یابد. لذا علاوه بر سستی دلایل داوکینز باید بخشی از نقد را متوجه برداشت‌های ناقص و نامتجانس از خدا کرد. اگر تلقی صحیحی از خداوند و فعل او در عالم ارائه گردد، تبلیغات داوکینزی جایی برای سست کردن اعتقادات مردم نخواهند داشت. حال این‌که چرا چنین تلقی‌های ناقصی از خداوند وجود دارد، مسأله دیگری است که باید در جای خود بررسی گردد.

۴- نادرستی پیشفرض غیرعقلی بودن باور به خدا: داوکینز با برداشت‌های خاصی از دین، ایمان به خدا را مانع درک استدلال می‌داند. پیش‌فرض او در این ادعا، نه برداشت

عقلی از خدا بلکه برخی آموزه‌های مسیحیت است. باورهایی همچون گناه اولیه، تجسد، زندگی فدی‌وار مسیح و... قابل استدلال نیست و شواهدی برای آن نمی‌توان ارائه نمود لذا تنها راه رسوخ این عقاید نه دلیل که همان ایمان کور است که طی خطابه‌ها و تلقین‌های طولانی برای یک مسیحی حاصل می‌شود. جای تعجب نیست که تغییر دین به مسیحیت در فرایندی طولانی و در سایه ایجاد باور از طریق خطابه‌های متعدد حاصل می‌شود.

دکارت، بزرگ‌ترین فیلسوف عقل‌گرای دوران جدید غربی، با این که کتاب اصلی‌اش را در اثبات خدا و بقای نفس پس از مرگ می‌نویسد و می‌کوشد دلایل محکمی برای اثبات خدا ارائه کند، اما در اصل ۲۵ کتاب «اصول فلسفه»، وقتی به باورهایی همچون تجسد، عشای ربانی و تثلیث می‌رسد، راه عقل را بر این عقاید می‌بندد و تبعیت از کلیسا و ایمان را - که ایمانی کور است - تنها راه وصول به این باورها می‌داند. به جای پاسخ به داوکینز در خصوص این نوع آموزه‌ها، می‌توان به آموزه‌هایی اشاره کرد که از نظر بسیاری از فیلسوفان از طریق عقل بشری نمی‌توان به آن‌ها رسید.

۵- پراختن به علل اعتقاد به خدا به جای رد منطقی دلایل خداپاورانه: داوکینز در

برداشت منفی خود از دین، به جای پرداختن به رد دلایل خداپاورانه، به علل اعتقاد به خدا می‌پردازد. گویی در برابر این پرسش است که اگر اعتقاد به خدا ناموجه است، چرا بسیاری از مردم بر این باورند؟ او درصدد است تا وجهی سلبی برای توجیه خیل انبوه دینداران بیاورد. این مغالطه برای بی‌اعتبار کردن چیزی با نشان دادن چگونگی پدید آمدن آن صورت گرفته است. منشأ و چگونگی پدید آمدن باورها، مسأله‌ای است و درستی یا نادرستی آن‌ها مسأله‌ای دیگر. صدق و کذب یک باور ربطی به چگونگی پدید آمدن آن ندارد. داوکینز به جای اثبات نامعقولی باور مؤمنان، به منشأ آن باورها می‌پردازد و اصل مطلب را نادیده می‌گیرد (مغالطه منشاء).

این همان راهی است که مارکس، فویرباخ، آگوست کنت و فروید پیمودند تا به نحوی علت باور به خدا را به عوامل انحرافی استناد داده و آن را از میدان به در کنند. مارکس نیز دین را افیون توده‌ها می‌دانست؛ زیرا برخی از باورهای دینی به جای ارائه راه‌حلی برای

توده‌های ستم کشیده، حتی آن‌ها را از احقاق حق خود نیز دور می‌کند. گویی همچون مسکنی است که آن‌ها را در قبال درد ستم آرام کرده و لذا دست از مبارزه برای احقاق حق خود باز می‌دارند. گرچه این برداشت مارکس یا داوکینز در بسیاری موارد برعکس است و در برخی موارد، ادیان برآشوبنده روح حق‌خواهی معتقدین شده‌اند، اما گاهی برخی باورهای غلط نیز همان نقش افیون را برای توده‌ها بازی کرده است. برخی در اعتقاد به قضا و قدر، راه جبریاورانه پیش گرفتند، لذا هرگونه ستمی که بر آن‌ها اعمال می‌گردید، قضا و قدر محتوم خویش و مبارزه علیه ستم را عصیان علیه خواست خدا می‌دانستند؛ پس پذیرای ستم شده و آرامش کاذب پیدا می‌کردند و دست از مبارزه با ظلم برمی‌داشتند. لذا نه تنها باید با این القای داوکینز مقابله کرد، بلکه باید عوامل و شرایطی که برخی را خیال‌پردازانه و بیمارگونه به باور دینی کشانده، نیز نقد کرد؛ اگر این تلقی‌های منحرفانه از دین تصحیح شود، آسیب‌های جدی که دین از این خرافه‌پردازی‌ها دیده روشن می‌گردد.

باید این موضوع را نیز افزود که برخی جلوه‌های نامأنوس و خرافی از دین به همراه برخی آموزه‌های مسأله‌دار دینی، گفته داوکینز را تأیید می‌کنند. گرچه می‌توان ادعاهای کلی و بدون شواهد علمی داوکینز را به خوبی نقد کرد، ولی به نظر می‌رسد ادعاهای داوکینز می‌تواند برای خرافه‌زائی از دین مفید باشد.

نقد نظریه ممتیک دینی: هیچکدام از فرضیات داوکینز در خصوص م‌ها از شواهد کافی برخوردار نیست و همگی از ذوق و تخیل نظریه‌پرداز وی نشأت می‌گیرند. به رغم وجود مخالفانی در تمام دوران‌ها، دین، همراه همیشگی زندگی بشر در طول تاریخ بوده است. تغییر شرایط جوامع، گاه دستگاه ارزشی مردم را به طور اساسی متحول می‌سازد، اما حتی با این وصف نیز هنوز دین باقی می‌ماند، اگرچه با تغییر و تحول همراه گردد. اگر در گام نخست، وجود روحی غیرمادی و فراطبیعی برای آدمی به دیده قبول نگریسته شود و همه ابعاد حیات وی در طبیعت خلاصه نگردد و پس از قبول این مبنا، وجود فطرت و سرشت مشترکی برای آدمیان که مرکب از جسم و روح و سرشار از مطالبات طبیعی غریزی و معنوی‌اند، نیز مورد قبول واقع گردد، به راحتی می‌توان گرایش به

دین را در نهاد آدمی تبیین کرد. همگانی و همیشگی بودن گرایشی چون گرایش به دین در نظام فکری خداباوران بر اساس قبول فطرت و درک جنبه‌های روحانی و معنوی وجود انسان قابل تبیین است؛ اما در اندیشه‌ای که نافی ابعاد فراطبیعی و فرامادی برای آدمی است و لذا سخنی هم از فطرت و گرایش‌های فطری در آن نمی‌توان به میان آورد، لاجرم باید تبیین دیگری برای وجود پدیده‌ای به نام دین که همواره و از دیرباز در تمام جوامع آدمی را همراهی کرده است، یافته شود. با بیان نظریهٔ ممیتیک، داوکینز آشکارا تلاش همه-جنبه‌ای صورت می‌دهد تا دینداری آدمیان را نه بر اساس پذیرش روح و بعد روحانی و نه به اساس فطرت که هر دو زائیدهٔ تفکر و ادبیات دینی‌اند، بلکه بر اساس طبیعت انسان و یافته‌های دانش زیست‌شناسی و ژنتیک و با نگرش تکامل‌گرایانه توضیح داده، تبیین کند.

نگرش داوکینز در این بخش عمدتاً معطوف به چگونگی پیدایی دین و چگونگی ماندگاری آن می‌شود و همچون پدیده‌ای کاملاً مادی و حاصل فرایندهای طبیعی از آن سخن می‌گوید. همگانی و همیشگی بودن حضور دین در زندگی انسان‌ها از نظر داوکینز فرایندی طبیعی قلمداد می‌شود و هرچه هست، در عالم سلول‌ها و ژن‌ها اتفاق می‌افتد. دانش زیست‌شناسی و ژنتیک با همهٔ پیشرفت‌های خود، تنها در حیطهٔ امور طبیعی بشر اظهار نظر می‌کند و در صدد است تا وجود صفات طبیعی و کیفیت انتقال نسل به نسل آن را تبیین کند. ژن که از یافته‌های متأخر دانشمندان زیست‌شناسی است، به کار تبیین خصوصیات طبیعی و چگونگی انتقال آن‌ها از نسلی به نسل دیگر و تبیین بسیاری امور دیگر در محدودهٔ طبیعت جانداران می‌آید؛ اما دین، پدیده‌ای فرهنگی است و نه از جنس رویدادهای طبیعی؛ از سوی دیگر تنها در عالم انسانی یافت می‌شود و نه در عوالم حیوانات و گیاهان؛ در حالی که در علوم طبیعی مدرن به ویژه نزد تکامل‌گرایان، انسان و حیوان، تفاوت ماهوی ندارند و انسانیت، چیزی افزون بر طبیعت انسانی نیست. تأکید بر وجود م‌ها و نقش آن‌ها در زندگی و گرایش‌های انسان‌ها به منظور مبناسازی برای نظریات الحادی صورت می‌گیرد و حاصل دیگری ندارد؛ زیرا ژن و علوم مرتبط با

آن، ظرفیت را لازم برای تبیین پدیده‌های فرهنگی که آشکارا فایده‌ماهیتی غیر مادی و غیرطبیعی‌اند، ندارد. داوکینز با وقوف به این نکات، ناچار جعل اصطلاح نموده، پدیده‌ای به نام مم را به عنوان محمل گرایش به پدیده‌های فرهنگی پیش می‌نهد.

از آثار متعددی که درباره مم نگاشته شده است می‌توان از غرابت این مفهوم در میان زیست‌شناسان و عدم اقبال عمومی آنان به چنین ایده‌ای فهمید که مم در دانش زیست‌شناسی و ژنتیک، امری پذیرفته شده نیست و صرف نظر از درستی یا نادرستی این ایده، بیشتر به کار جامعه‌شناسان و اهالی فرهنگ می‌آید. اصطلاح مم تا پیش از داوکینز به کار نمی‌رفت؛ چراکه اساساً تبیین امور فرهنگی به دانش‌های مرتبط با علوم طبیعی مربوط دانسته نمی‌شد. پس از این جعل اصطلاح، معرفی اولیه آن در فضای مجازی و شبکه جهانی اطلاعات صورت گرفت و دامنه اینترنت پیش از کتاب‌ها و مقالات، پذیرای معرفی مم گردید. نظریه ممتیک صرف نظر از آسیب‌ها و ایرادهای روشن آن با نظریه دیگر داوکینز درباره دین و منشاء آن و رد وجود خدا از این طریق نیز همخوانی ندارد. داوکینز دو نظر متفاوت درباره دین عرضه داشته است که هر یک مدعایی خاص خود دارد و نمی‌توان توأمان آن دو را پذیرفت. از سوی دیگر این دو نظر در برخی مصادیق با هم همپوشانی دارند و داوکینز به این نکته اعتراف کرده است. چنین امری مانع از آن می‌شود که هر کدام از این نظریات، صرف نظر از مشکلات محتوایی‌شان، به دیده قبول نگریسته شوند. این نکته را نیز باید به موارد فوق افزود که اصل وجود پدیده‌ای به نام مم و نیز اینکه دین ماهیتاً یکی از همین مم‌ها با شواهد و مستندات علمی همراه نبوده، از ذوق و تخیل داوکینز سرچشمه می‌گیرد و آن را می‌توان تخیلی دانست که برای صاحب آن در جهت رد دین و وجود خدا مفید بوده است (موسوی و سموعی، ۱۳۹۲، ص: ۱۵۱).

۶- تمثیل نادرست خدا به مثابه ویروس: ویروس‌های واقعی قابل مشاهده‌اند، اما ویروس‌های دینی یا فرهنگی داوکینز فقط نظریه هستند و برای وجودشان هیچ دلیل قابل مشاهده‌ای وجود ندارد. هیچ دلیل تجربی نیست که نشان دهد عقاید مثل ویروس هستند.

ممکن است عقاید به شیوه‌ای عمل کنند که از جنبه‌های خاصی مانند ویروس به نظر برسند، اما میان تمثیل و همسانی فاصله زیادی است و همان‌طور که تاریخ علم نشان می‌دهد، بیشتر کوره راه‌های غلط در علم در مورد تمثیل‌های بی‌اساس است. داوکینز با تسری حکم ویروس‌ها به خداوند دچار مغالطه شده است. در این مغالطه حکم یک چیز به چیز دیگر که در صفتی شبیه چیز اول باشد تسری داده می‌شود. درحالی که صرف مشابهت دو موضوع موجب یقین به اشتراک حکم آن‌ها نمی‌شود و لذا تمثیل مفید یقین نیست و ارزش علمی ندارد (مغالطه تمثیل ناروا). ایده‌ی خدا لزوماً بر اساس عوامل روان‌شناختی و جامعه‌شناختی مانند ترس و جهل به وجود نیامده است بلکه می‌تواند ناشی از عواملی چون فهم نظم طبیعت، فطرت و... باشد (شیخ شعاعی و مرتضوی‌نیا، ۱۳۹۷، ص: ۱۷) شعار «خدا به مثابه ویروس» برای الحاد نتیجه‌بخش نیست. اما داوکینز الحاد را نتیجه محتوم روش علمی به حساب می‌آورد.

۷- **پیش‌فرض بی‌مبنای طبیعت‌گرایی و تقلیل‌گرایی گزافی:** از نظر داوکینز ورای این جهان طبیعی و مادی چیزی وجود ندارد. وی در بحث جهان و آغاز و انجام حیات و موجودات آن، ماده‌گرایی را فرض می‌گیرد و بدون اثبات آن دخالت عامل یا عوامل فراطبیعی را در فرایند تحول و تکامل موجودات نفی می‌کند و بار اثبات آن را بر دوش مخاطب می‌گذارد. تقلیل‌گرایی گزافی از بطن طبیعت‌گرایی داوکینز سربرمی‌آورد زیرا کل عالم را به جنبه مادی تقلیل داده و دیگر جنبه‌ها را نادیده گرفته است (مغالطه چیزی نیست جز). او هیچ‌جا استدلالی در اثبات انحصار واقعیت در ماده نمی‌آورد. همین امر او را به رد غایت‌مندی عالم رسانده است. عالمان بسیاری، در حوزه فلسفه و علوم طبیعی این دیدگاه را به شدت نقد کرده‌اند و برای هدف‌مندی و علیت‌غایی پدیده‌ها دلایل و قرائن فراوانی آورده‌اند. علاوه بر آن نگرش ماتریالیستی داوکینز بر خطاهای فلسفی دیگری مانند عدم کفایت تبیینی و مغالطه سادگی مبتنی است (بنگرید به فرخی‌بالاجاده، علی‌زمانی، ۱۳۹۱، ص ۲۰-۲۴).

۸- **مغالطات مکرر در تحلیل خداپاوری:** علاوه بر مغالطات مذکور، داوکینز به دلیل

مخالفت سرسختانه با مدعای دینداران برای اثبات نادرستی وجود خدا دچار مغالطات دیگری نیز شده است. او برهانی بر ضد ادعای خداباوران نیاورده بلکه مدعایی که توان نقد آن را ندارد کنار گذاشته، مدعایی ضعیف و سست را به دینداران نسبت می‌دهد و به جای رد مدعای اصلی به رد این مدعای ضعیف می‌پردازد. وی در تعریف خداباوری تعریف مدنظر خود را ارائه داده و سپس آن را نقد می‌کند، لذا ایمان را باوری کور و مانع تفکر عقلانی و فاقد ادله و شواهد می‌داند. این نوعی مغالطه است زیرا نادرستی شیوه تحریف شده یک دیدگاه به معنای نادرستی خود آن دیدگاه نیست (مغالطه پهلوان پنبه). همچنین برای اثبات نامعقولی باور مؤمنان به وجود خدا به تفسیر به رای باورهای آنان پرداخته به طوری که تفاسیر وی مغایر با اغراض دینداران و موافق با اغراض ضد دینی و الحادی خود اوست (مغالطه تفسیر نادرست).

نتیجه

داو کینز بر مبنای نظریه تکامل و طبیعت‌باوری وجود جهان هستی و تغییرات آن را به نفع لادری‌گرایی الحاد تبیین می‌کند و خدا و فرضیه طراحی را توهمی بیش نمی‌داند، از نظر او اگر تمثیل خدا به مثابه‌ی ساعت‌ساز برای هستی فرض درستی باشد مصداق این ساعت‌ساز نابینا همان انتخاب طبیعی است و بنابراین آفرینش‌گرایی باطل است و الحاد نه تنها منطقی‌تر از خداباوری است بلکه قوت آن بر لادری‌گری هم می‌چربد؛ زیرا کسی که استدلالی بر وجود خدا نمی‌یابد، می‌تواند به آن باور نداشته باشد. داو کینز همچنین می‌کوشد تا براهین سنتی وجود خدا را به چالش بکشد اما تلاش او بیش از آن‌که برهانی باشد، جدلی است. سپس بر نامحتملی وجود خدا دو استدلال می‌آورد؛ در استدلال بویینگ ۷۴۷ غایی با تاکید بر مفهوم پیچیدگی، وجود خدا را تبیین ناپذیر و بعید می‌داند و در استدلال اصل آنتروپیک با استمداد از برخی اصول علم شیمی و زیست‌شناسی، آفرینش عالم را باطل و به تبع آن وجود خدا را نامحتمل می‌داند. در ادامه علل شکل‌گیری مفهوم خدا را در اذهان بشر ریشه‌یابی می‌کند و خدا را به مثابه‌ی ویروسی ذهنی معرفی می‌کند که

با آلودن ذهن مانع از دستیابی به تفکر درست می‌شود. از نظر او دین محصول جانبی تمایلات و گرایش‌های روانشناختی است که بر اساس انتخاب داروینی ژن‌ها یا به نحو تصادفی، تغییراتی در عقاید موروثی رخ داده و به شکل دین‌های امروزی درآمده اما شکل‌گیری جزئیات ادیان ناشی از ژن‌ها نیست؛ بلکه مطابق نظریه میمیتیک این جزئیات ناشی از سازگاری‌ها و همانندسازی‌های فرهنگی و جذابیت‌های ایده‌های دینی است. داوکینز علی‌رغم تأیید برخی فواید روانی دین‌داری مانند تسلی‌بخشی، آن را دلیلی بر صدق آموزه‌های دینی نمی‌داند بلکه نهایتاً مطلوبیت نسبی آن‌ها را تصدیق می‌کند؛ درحالی که علم نیز با قدرت تسلی‌بخشی خود می‌تواند جایگزین دین شود.

در مقام داوری باید گفت استدلال‌های داوکینز مغرضانه و مبتنی بر فرض‌های نادرست و مغالطه‌های متعدد مانند مغالطه‌های اخذ دانش از ارزش، چیزی نیست جز، توهین، منشأ، تمثیل ناروا، پهلوان پنبه، تفسیر نادرست و... است. داوکینز بر اساس فرض‌های نادرست طبیعت‌گرایی و ماده‌گرایی افراطی و با استفاده از نظریه تکامل سعی در رد خدا باوری دارد؛ اما برخلاف ادعای او، نظریه تکامل نه تنها منافاتی با وجود خدا ندارد، بلکه اگر تنها برخی تقریرهای خاص از برهان نظم محور استدلال قرار نگیرد، نظریه تکامل می‌تواند به فهم بهتر نظم و تدبیر در جهان کمک کند. استدلال‌های بویینگ ۷۴۷ و اصل آنتروپیک و استدلال خدای رخنه‌پوش نیز بر اساس همین تقریرهای محدود از برهان نظم و به روش جدلی و غیر برهانی ارائه شده‌اند؛ این شبه براهین نه استدلال‌هایی علیه وجود خدا، بلکه نهایتاً نقدی ناموفق بر تقریر خاصی از برهان نظم هستند. همچنین غیر عقلانی شمردن خدا باوری از سوی داوکینز ناشی از برخی آموزه‌های مسیحیت و به دلیل برداشت ناقص نادرست او از مفهوم خداست و استدلال‌های او نیز ناظر به نقد و رد همین مفهوم ناقص است. داوکینز با استفاده از مغالطه‌ی منشأ در عوض ارزیابی علمی و منطقی استدلال‌های خدا باوری، با ادعای نشأت گرفتن دین از خرافات و اسطوره‌ها در صدد تحقیر و تمسخر دین و دین‌داری برمی‌آید، در همین راستا او خدا را به ویروس مخرب اذهان تمثیل می‌کند و هیچ دلیلی بر این تمثیل ناروای خود ارائه نمی‌دهد.

اکنون می‌توان دریافت که داوکینز تکامل‌گرا چه تصویر ضعیف و مخدوشی از خدا و دین را انکار می‌کند. این تصویر ضعیف، مخدوش و غیر واقعی در هر حال، چه با وجود قبول نظریه تکامل و چه با رد آن، پذیرفته نیست و هیچ اتفاق نظری مبنی بر آن در میان خداپاوران وجود ندارد. مقدمات و مبانی که داوکینز از آنها برای رد وجود خدا، اثبات لادری‌گرایی و در نهایت الحاد خود از آنها بهره می‌برد مقدماتی پراکنده، قابل‌خنده، غیر علمی و غیر برهانی هستند و در نهایت می‌توان بر این ایده پای فشرده که الحاد از رهگذر تکامل‌گرایی زیستی طرفی نمی‌بندد و نمی‌تواند آن را به پایگاه و پناهگاهی برای خود تبدیل کند.

کتابنامه

1. Dawkins, Richard. (1990). *The evolution of evaluability* In Artificial Life (Langton, C, ed). Addison-Wesley. New York.
2. ----- (1989). *The Selfish Gene*. Oxford: Oxford University press.
3. ----- (1982). *The Extended Phenotype*. Oxford: W. H. Freeman.
4. ----- (1986). *The Blind Watchmaker*. Harlow: Longman.
5. ----- (1997). *Climbing Mount Improbable*. New York: Norton.
6. ----- (1999). *Unweaving the Rainbow: Science, Delusion, on The Appetite for Wonder*. London: Penguin.
7. ----- (2006). *The God Delusion*. Oxford: Oxford University press.
8. ----- (2011). *The Magic of Reality: How We Know What's Reality True*. Free Press.
9. Farrokhi Balajadeh, A., Alizmani, A. (1391). Materialistic Arguments of Richard Dawkins about God and Evolution Essays on Philosophy of Religion, 1(2), 105-128 (in Persian).
10. Mc Grath Alister. (2003). *Has Science Killed God? Reply to Dawkins*. Faraday Institute Press.
11. Mousavi, S., Samoui, N. (2012). Atheism in the mask of evolutionism (examination and criticism of Richard Dawkins' atheist opinions). Qabasat, 18(69), 158-135. (in Persian).
12. Shakrin, H., (2019). A critical Study of Dawkins' objections against theism. New Religious Thought, 16(62), 7-20 (in Persian).
13. Sheikh Shuai, A., Mortazvinia, A. (2017). A Critique of Dawkins' Arguments in Negation of the God' existence. Theological Knowledge, 9(20), 7-19. (in Persian).